

به نظر من فرقی نمی‌کند، کسانی که کار ملی می‌کنند هم زیر پرچم کشور می‌ایستند. ایثار ایثار است. ما به آن‌ها هم بدهکار و وفاداریم.

کسی که در خانه سینما، نامش را با عنوان شناسنامه سینمای ایران زده‌اند، بیمه دارد؟ نه. حقوق دارد؟ نه. حمایت می‌شود؟ نه. چکار می‌کند؟ دست‌فروشی می‌کند؟ این‌ها باعث می‌شود که شما بیکار شوید، بروید به سمت فقر، اعتیاد و... این افراد مسئول همه این مسائل هستند و باید زندگی ما را پاسخ‌گو باشند که متأسفانه در تمام این سال‌ها نبوده و نیستند. ما همین الان سینماگری داریم که کیارستمی او را آورده کرده سینماگر. حالا که

و به خودتان آمید دیدید گذشت و ...

بابک احمدپور: عمرم تمام شد. من این را واقعا از روی دل خوری می‌گویم، به یکی از فرانسویانی که به ایران آمده بود، عکس یکی از سلبریتی‌های سینمایمان را نشان دادیم، گفت اصلا نمی‌شناسم ولی وقتی عکس برادرم احمد و عدنان عفراویان را نشانش دادیم گفت من سینمای ایران را با این‌ها می‌شناسم. آن وقت ما باید در مملکت خودمان بیکار باشیم؟ این آقایان نباید یک نگاهی به ما کنند؟ نمی‌دانم شما مصاحبه قبلی من را دیده‌اید یا نه؟ خیلی‌ها از حرف‌های من ناراحت شدند. حتی به غیر از سینماگران خودمان، تعدادی هم از لندن

کیارستمی بعد از فوتش بیشتر دیده شد. شاید اصلا باور نکنید ولی خدا می‌داند که بعد از فوت کیارستمی من دوباره حداقل بیست تا کار عوض کردم. اصلا بعضی‌ها هم انگار عقده دارند، مثلا شرح وظایف شما چیز دیگری است ولی مدام بگویند بیا این کار را برای من بکن، انقدر سینما سینما نکن. در صورتی که خدا می‌داند من هر جا که می‌روم، تمام سعیم را می‌کنم که من را نشناسند. این اواخر در یک شرکتی مشغول بودم که یک از همکاران من را شناخت، قسمش دادم که به هیچ کس نگویند. سه روز بعد مدیر مالی آن‌جا من را صدا کرد و گفت تو اون پسره توی «خانه دوست کجاست» نیستی؟ گفتم نه. گفت چرا میگی نه؟ قیافه‌ت کاملا مشخصه، خودتی. گفتم نه آقا اشتباه می‌کنید. دوباره چهار، پنج روز بعد، دیگر همه شناختند! مدام سوال‌های تکراری کیارستمی چی شد؟ تو چی شدی؟ چرا رها شدین؟ این کجا رفت؟ اون کجا رفت؟ کمکی نمی‌شه؟ آقای دایی کمک نکرد؟ می‌گم آخه آقای دایی چرا باید به من کمک کنه؟! خانه سینما کمک نکرد؟ دیدم اصلا نمی‌شود آنجا ماند، آمدم بیرون. نمی‌دانم چه بگویم. واقعا مردد سر دوراهی ایستادم.

بابک احمدپور: من یک مطلبی به شما می‌گویم، دوست دارم که ثبت شود باور کنید همین الان ما دوستانی در فرانسه، در لندن و جاهای دیگر داریم که به ما زنگ می‌زنند و می‌گویند ما فقط می‌خواهیم صدای شما را بشنویم. ولی هیچ وقت از بین بچه‌های خودمان کمکی نمی‌شود. چرا باید عدنان عفراویان سیگار بفرود شد؟ چرا باید شرایط این‌گونه باشد؟ من واقعا برای این سینما متأسفم، برای عوامل آن که این‌طور برخورد می‌کنند. من به خانه سینما رفتم، رئیس خانه سینما به من وقت و اجازه حرف زدن نمی‌دهد.

از زمانی که مدیریت خانه سینما تغییر کرده و خانم برومند هستند، سرزده‌اید؟

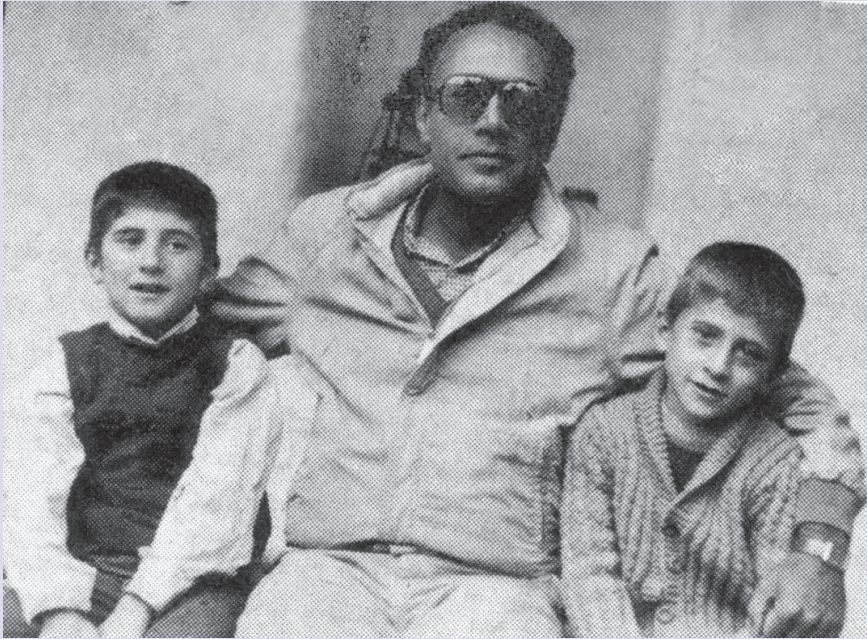
بابک احمدپور: نه، شاید دوباره بروم. خانم برومند خانم بسیار خوبی است، اگر او به من بگوید نه، من خیلی ناراحت نمی‌شوم ولی آن روزی که می‌خواستند من را از خانه سینما بیرون کنند، خیلی ناراحت شدم.

می‌خواستند شما را از خانه سینما بیرون کنند؟

بابک احمدپور: بله.. این خیلی بد است. نامردی همین است دیگر، جز این معنی دیگری دارد؟ ولی به نظر من خانم برومند با کودکان کار کرده، آن‌ها را بیشتر درک می‌کند. من الان آدم می‌شناسم که فقط پدر بزرگش موسیقیدان بوده، آمده در بخش موسیقی خانه سینما بیمه شده تا همین چند وقت پیش ماهی دو تومان می‌گرفت. یا کسی که چند روز است عکاسی می‌کند.

بابک احمدپور: الان بچه‌های آبادی ما همان بچه‌هایی که با ما هم‌کلاس بودند؛ هر کدام برای خودشان کاری راه انداخته‌اند مثلا یکی باتری‌سازی دارد، یکی تعمیرگاه دارد و... وقتی مرور می‌کنم می‌بینم درست است که ما به یک محبوبیت و شهرتی رسیدیم ولی اگر بخواهیم به زندگی نگاه کنیم، آن‌ها به زندگی رسیدند. راحت کار خودش را می‌کند، هیچ کس هم او را نمی‌شناسد. دو تا گونی جابه‌جا کن و دو تا بیل بیار را راحت انجام می‌دهد، ولی من بخدا اگر یک گونی جابه‌جا کنم سر گونی دوم شک دارم، می‌دانم که برای سومی حتما باید آنجا را ترک کنم.

بابک احمدپور: به هر حال احمد در یک برهه‌ای هم سرش گرم بود و توانست با آن سنش وارد ارتش شود. اما من همچنان سرم گرم آقای کیارستمی بود و مشغول دیدار و مصاحبه و مستند و گفتگو و این‌ها و... رو...



کیارستمی نیست، شما می‌توانستی یک حمایت کوچک به ما بکنی، دستمزدهای شما که الان میلیاردری است ما که نمی‌خواستیم شما الان زندگی‌ات را به ما بدهی، ولی می‌توانستی یک حمایت خیلی کوچک به ما بکنی که ما مستقل شویم که متأسفانه نمی‌کنند. باور کنید اگر به جای سینما در ورزش بودیم و چنین شرایطی داشتیم حتما حمایت می‌شدیم. حیطه ورزش ما آدهای بزرگ و رؤفی و... مانند آقای دایی و امثال او زیاد دارند. برعکس سینمایمان که متأسفانه همه‌شان شما را دوست دارند، تماس می‌گیرند، وقتی شما را می‌بینند، بغلت می‌کنند و می‌گویند سینمای ما را شما آباد کردید ولی هرگز از دستشان چیزی نمی‌چکد. شما که الان وضعیت ما را می‌دانید. می‌دانید که ما دیگر کار نکردیم. هر چه که هست قراردادهای شما الان میلیاردری شده. با یکی از فوتبالیست‌های مطرح‌مان صحبت می‌کردیم، میگفت الان فوتبالیست‌های جدید، دستمزد تمام تاریخ فوتبال من را، در یک ماه می‌گیرند. سینما هم همین بوده، قرارداد ما آن دوران هجده هزار تومان بود، الان قراردادهای میلیاردری است یعنی هیچ کدام این افراد نخواهند به هیچ کدام این‌گونه بچه‌ها کمک کنند که یک ذره مستقل شوند؟ حداقل آبروی خودشان نرود که من و افراد شبیه به من برویم در یک ساندویچی کار کنیم.

پشیمان نیستید؟

بابک احمدپور: ما که همیشه پشیمانیم. چرا نیستیم؟ ما سی سال است که مدام داریم پشیمان می‌شویم. قبل از آن

بعد از فوت کیارستمی، این مسئله

حادتر شد. انگار آثار کیارستمی بعد از فوتش

بیشتر دیده شد. شاید اصلا باور نکنید ولی خدا

می‌داند که بعد از فوت کیارستمی من دوباره

حداقل بیست تا کار عوض کردم. اصلا بعضی‌ها

هم انگار عقده دارند، مثلا شرح وظایف شما چیز

دیگری است ولی مدام بگویند بیا این کار را برای

من بکن، انقدر سینما سینما نکن. در صورتی که

خدا می‌داند من هر جا که می‌روم، تمام سعیم را

می‌کنم که من را نشناسند

و فرانسه با من تماس گرفتند و گلابه کردند. گفتم شما بیا باید یک شب کفش من را بپوشید، با آن راه بروید، ببینید من چه دردی کشیدم، آن وقت سرزنش کنید. ببینید آیا حمایت مالی ای هست؟ آیا خانه سینما من را بیمه کرده؟ دوستان من که در خارج از ایران زندگی می‌کنند، می‌گویند در کشورهای ما به بچه‌هایی که با یک اثر، ستاره باقی سینما می‌شوند، حقوق می‌دهند، بیمه‌شان می‌کنند، حمایت می‌کنند. ولی اینجا فقط در خانه سینما زده‌اند بابک احمدپور شناسنامه سینمای ایران، عدنان عفراویان شناسنامه سینمای ایران. اما هیچ کدام این شناسنامه‌ها بیمه نیستند. من حتی به رئیس خانه سینما گفتم ما دو تا برادرم، فقط یک نفرمان را بیمه کنید. باز هم قبول نکرد. ما همیشه فکر می‌کنیم که فقط به شهدا و جانبازان بدهکاریم.